

به جوانان درباره عشق

راینر ماریا ریلکه

ترجمه شرف‌الدین خراسانی (شرف)

[از نامه‌ای به فریدریش وست‌هف (Friedrich Westhoff) ۲۹ آوریل ۱۹۰۴...]

من یک بار، هنگامی که پخته‌تر و مسن‌تر بشوم، شاید فرصت بیابم که کتابی بنویسم، کتابی برای انسانهای جوان؛ نه به این علت که معتقدم چیزی بهتر از دیگران توانسته‌ام. برعکس، به این علت که برای من همه چیز بسی دشوارتر شده است تا برای دیگر انسانهای جوان، از کودکی به بعد و در همه دوران جوانیم.

من همیشه و همیشه دوباره تجربه کرده‌ام، که ندرتاً چیزی دشوارتر از دوست داشتن یافت می‌شود. این که (دوست داشتن) یک کار است، کار روزمزد، کار روز مزد است؛ خدا می‌داند، که واژه دیگری برای آن نیست. ببین، این هم بر آن افزوده می‌شود، که انسانهای جوانان برای چنین دوست داشتن دشوار آماده نمی‌شوند؛ زیرا قرارداد و عُرف کوشیده است از این پیچیده‌ترین پیوند چیزی آسان و سرسری بسازد و وانمود کند که گوئی همگان توانائی آن را داشته‌اند. اما چنین نیست. عشق چیز دشواری است، و از هر کار دیگری دشوارتر است، زیرا در درگیریهای دیگر، خود طبیعت انسان را برمی‌انگیزد، که خود را جمع کند، خود را با همه نیرو کاملاً محکم نگه دارد، در حالی که در نقطه اوج عشق، این انگیزه قرار دارد، که انسان خود را کاملاً فدا دهد. اما فقط فکر کن، آیا این چیز زیبایی است، یعنی خود را فدا دادن نه همچون کل و منظم، بلکه طبق تصادف، پاره به پاره، به هر گونه که اتفاق افتد؟ آیا چنین فدا دادن، که مانند یک دور انداختن و پاره پاره کردن به نظر می‌رسد، می‌تواند چیزی خوب باشد، خوشبختی، شادی و پیشرفت

باشد؟ نه نمی تواند! ... هنگامی که تو به کسی گلھائی می دهی، قبلاً آنها را منظم می کنی، این طور نیست؟ اما انسانهای جوانی که عاشق یکدیگراند خود را به آغوش یکدیگر می افکنند در بی صبری و شتاب شور و شوقشان، و اصلاً توجه نمی کنند که چه نقصانی در ارزیابی دو سویه در این تفویض ناسنجیده وجود دارد. اما تازه با تعجب و انزجار متوجه اختلاف و کشاکشی می شوند، که از این همه بی نظمی در میانشان پدید می آید. و به محض بروز عدم یگانگی در میانشان، آنگاه آشفتگی هر روز افزوده می شود. هیچ یک از آن دو دیگر چیزی در هم ناشکسته، ناب و فاسد نشده در پیرامون خود ندارد، و در درون این درماندگی و نومیدی یک شکستگی، می کوشند که ظاهر خوشبختی شان را (زیرا همه اینها باید به خاطر خوشبختی باشد) محکم نگه دارند. آخ، ایشان به ندرت می توانند به یاد آورند که مقصودشان از خوشبختی چه بوده است. هر یک از ایشان در ناایمنی خود همواره در برابر دیگری ناعادل تر می شود. آنانی که می خواستند به یکدیگر نیکی کنند، با یکدیگر به گونه ای خودکامانه و نابردبارانه تماس می گیرند، و در راه کوشش که از این وضعیت دوام و تحمل ناپذیر اختلافشان به نحوی بیرون بیایند، مرتکب بزرگترین خطائی می شوند که در پیوندهای انسانی می تواند روی دهد: ناشکیبا می شوند. و وادار به یک توافق می شوند، وادار می شوند که، به اعتقاد خودشان، به یک تصمیم نهائی برسند، می کوشند که پیوندشان را، که دگرگونیهی غافلگیر کننده آن، آنان را وحشت زده کرده است، یکبار برای همیشه محکم کنند، برای این که از اکنون به بعد (چنان که ایشان می گویند) «جاودانه» همان بماند. این واپسین اشتباه در این زنجیر طولانی خطاهای به هم پیوسته است. یک چیز مرده را نمی توان نهایتاً محکم نگه داشت (زیرا به گونه خود از هم فرو می پاشد و دگرگون می شود)، چه اندازه کمتر می توان به چیزی زنده و زیستمند یک بار برای همیشه به نحوی نهائی پرداخت. آری زندگی دقیقاً خود دگرگون کردن است، و پیوندهای انسانی، که عصاره ای از زندگی اند، دگرگون شونده ترین همه اند، دقیقه به دقیقه صعود می کنند و نزول، و عاشقان آنانند، که در پیوند و تماسشان، لحظه ای مانند لحظه دیگر نیست، انسانهایی اند که در میانشان هرگز چیزی عادت شده، چیزی که یک بار در آنجا بوده، روی نمی دهد، بلکه بسی چیزهای نو، نامنتظر، ناشنیده روی می دهد. چنان پیوندهائی یافت می شوند، که بایستی یک خوشبختی بزرگ و تقریباً تحمل ناپذیر باشند، اما اینها تنها می توانند میان انسانهای بسیار پُربار پدید آیند، آن هم میان چنان انسانهایی، که هر یک برای خودش، پربار، منظم و متمرکز است. و تنها دو جهان دور، ژرف و خودی می توانند آنان را به هم پیوند دهند. - این بدیهی است - که انسانهای جوان نمی توانند چنین پیوندی به دست آورند، اما می توانند، اگر زندگیشان را به درستی درک کنند، آهسته برای چنان خوشبختی رشد کنند و خود را برای آن آماده سازند. ایشان،



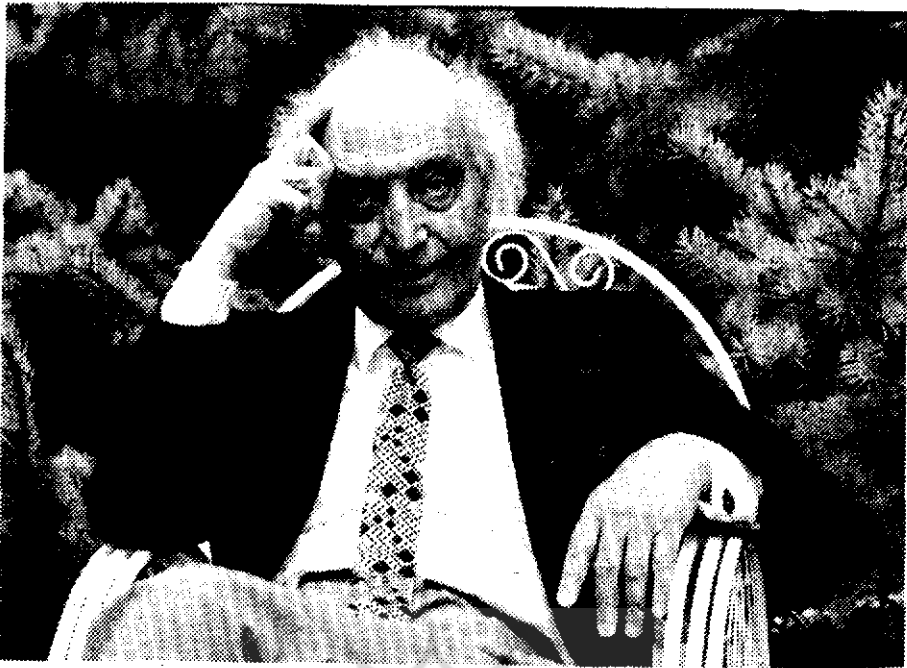
● رایزن ماریاریلکه

هنگامی که عشق می‌ورزند، نباید فراموش کنند، که مبتدی‌انند، خام‌دستان زندگی‌اند، نوآموزان در عشق‌اند - باید عشق را بیاموزند، و این (مانند هر آموختن) مستلزم آرامش، صبر و تمرکز است.

عشق ورزیدن و رنج بردن مانند آموختن یک کار، این است آنچه برای انسانهای جوان لازم است. مردمان، چون بسیاری چیزهای دیگر، موقعیت عشق را هم در زندگی بد فهمیده‌اند، زیرا آن را بازی و سرگرمی ساخته‌اند، زیرا پنداشته‌اند که بازی و سرگرمی از کار مبارک‌تراند؛ اما هیچ چیز خوشبختی‌آمیزتر از کار نیست، و عشق، از آن‌جا که برترین خوشبختی است، نمی‌تواند چیز دیگری جز کار باشد - پس کسی که عشق می‌ورزد، باید بکوشد، چنان رفتار کند، که انگار کار بزرگی داشته است؛ او باید بسیار تنهایی بکشد و در خود بزود، خود را جمع کند. و محکم نگه دارد؛ باید کار کند؛ باید چیزی بشود؛ زیرا هر چه شخص بیشتر است، همه آنچه که تجربه می‌کند غنی‌تر است. و کسی که می‌خواهد در زندگیش عشقی ژرف داشته باشد، باید ذخیره کند و برای آن عَسَل گیرد آورد و حمل کند.

[از نامه‌ای به امانوئل بُدمان (E. Bodman) ۱۷ اوت ۱۹۰۱]

به احساس من، در زناشویی سخن بر سر این نیست، که از راه ویرانسازی و واژگونی همه



• دکتر شرف‌الدین خراسانی (شرف)

مرزها، یک شرکت شتابزده پدید آورند، برعکس، یک زناشوئی خوب آن است که در آن، هر یک دیگری را به «نگهبانی تنهائی» خود می‌گمارد و این بزرگترین اعتماد را، که می‌تواند وام دهد، به او ثابت می‌کند... با فرض این آگاهی، که میان نزدیکترین انسانها نیز دوریهای بسی پایان باقی می‌مانند، می‌تواند برای ایشان یک «در کنار هم ساکن بودن» با شکوه پدید آید، هنگامی که موفق شوند فاصله میان خودشان را دوست بدارند، که به ایشان امکان می‌دهد، همیشه یکدیگر را در شکل کامل او در برابر یک آسمان بزرگ ببینند! بنابراین، این معیاری معتبر باشد، چه در اجتناب یا انتخاب: آیا شخص می‌تواند بر تنهائی یک انسان نگهبانی کند؟...